

ویرانی روزها

(مجموعه داستان‌های کوتاه)

حسن خادم



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

تهران، ۱۳۸۸

سرشناسه	۱۳۳۸ خدام، حسن
عنوان و نام پدیدآور	ویرانی روزها (مجموعه داستان‌های کوتاه) // به
اهتمام حسن خدام	
ملاحظات نشر	تهران: تندیس، ۱۳۸۸.
ملاحظات ظاهری	۱۴۴ ص.
شابک	978-964-6711-88-4
وضعیت فهرست‌نویسی	فبیلا
موضوع	داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه‌ها.
رده‌بندی کنگره	۱۳۸۲ و ۱۶۹ خ/PIRE۲۴۹
رده‌بندی دیوپی	۸۵۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	۱۵۴۹۱۹۶



ویرانی روزها (مجموعه داستان‌های کوتاه)

به اهتمام: حسن خدام

ناشر: تندیس

نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۸

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: رامین

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۷۱۱-۸۸-۴

نشانی: تهران - خ انقلاب - خ ۱۲ فروردین - خ نظری غربی - پ ۹۹ - ط ۵ - واحد ۱۰

تلفن: ۶۶۱۸۳۸۳۰-۱ نمابر: ۶۶۱۸۷۳۹۰ Email: Tandis1388@gmail.com

فهرست داستان‌ها

مقدمه / حسن خادم	۷
حفاظ سرد / حسین مرتضائیان	۲۵
در مهتاب پس از باران / محمدرحیم اخوت	۳۱
شن باد / ابراهیم خدادوست	۳۹
ردپای مرد کهربایی / ابوتراب خسروی	۴۵
روزی که خورشید سوخت / فیروز زنوزی جلالی	۵۱
دیوار / محمدغفارزادگان	۶۳
جادوی خواب و خیال / حسن خادم	۶۹
راه دور / محمد بهارلو	۸۱
در آنبوه مه / محمد عزیزی	۸۷
نوروز مرگ / ابراهیم زاده گرجی	۹۵
دوباره خداحافظ / حسن نجفی	۱۰۷
آتش به اختیار / محمدرضا بایرامی	۱۰۹
استخر / فرهاد کشوری	۱۱۵
کبریت‌های خیس / باقر رجبعلی	۱۲۵
داستان سوم شخص مفرد در گذشته / محمدرضا پورجعفری	۱۳۷
دفتر خاطرات / حسین ترابی	۱۴۱

□ مقدمه

به گمانم بی‌اعتنایی برخی از محافل هنری و ادبی باعث شد تا خودم دست به کار شوم. نویسندگان و داستان‌نویسان ما چون جزیره‌نشینان مستقل از هم و اغلب بی‌خبر از یک دیگر مشغول خلق آثاری هستند که اگر شانس یاری کند روزی بدرخشد. خیلی از این افراد به نامی رسیده‌اند و خیلی‌ها نیز بی‌دلیل جامه غرور بر تن کرده‌اند. ما از آنها می‌گذریم و اما در جمع داستان‌نویسان ما هستند جماعتی بی‌ادعا و خاموش با آثاری درخشان و ماندگار که اغلب کسی سراغی از آنها نمی‌گیرد. برخی از آثار این عده به راستی شگفت‌انگیز و حتی تکان‌دهنده است.

تصمیم گرفته بودم مجموعه‌ای از آثار کوتاه این نویسندگان را جمع‌آوری و بعد به دست ترجمه سپارم تا عده‌ای از روی عادت و مرض فقط خودشان و دوستانشان را همه ادبیات ایران در آن سوی مرزها جا نزنند. همین رفتارهای زشت و ناپسند از این جماعت حقیر و خودخواه باعث گردید جرقه‌ای خفیف به شعله‌ای سوزان مبدل گردد. با تنی چند از دوستان مشورت کردم و آنها نیز این فکر را پسندیدند و قرار شد دنبال کنم.

قبل از همه به سراغ مترجمین رفتم. هم برای مشورت و هم برای جلب موافقت آنها. از آقای کریم امامی شروع کردم. همسر نامبرده عذرخواهی کردند که ایشان بیمار هستند و گرفتار. اما به هر حال صحبت کوتاهی میان

ما برقرار شد. ایشان بلافاصله به دلیل بیماری و گرفتاری و کارهای بر زمین مانده عذر مرا خواست و گفت «خیلی هنر کنم به تعهدات خودم عمل کنم بعدشم دیگه فکر نمی‌کنم عمرم کفاف بده، شما هم بهتره برید سراغ مترجمین دیگه. کار پر مشقتیه. ولی من نمی‌تونم».

تلاش‌م برای ارتباط با خانم گلی امامی و اسد... امرایی بی‌نتیجه ماند. کسی آقای احمد اخوت مترجم را پیشنهاد کرد اما تا امروز موفق به تماس با ایشان نشده‌ام. نامبرده گویا در اصفهان اقامت دارد. راستی این را فراموش کردم بگویم که شیوه کارم به این ترتیب بود که با هر مترجمی که تماس می‌گرفتم چه حاضر به همکاری می‌شد و یا خیر از طریق وی اسامی چند مترجم حرفه‌ای را طلب می‌کردم و به این ترتیب زنجیره‌ای گسترده از مترجمین نام‌آور و یا ناشناخته اما قابل توجه در اختیارم قرار می‌گرفت. در این میان عده‌ای یقه‌ی بنده را می‌چسبیدند که آقا شما تلفن بنده را از کجا تهیه کردید، تا نگوئید من همکاری نمی‌کنم و گاه کار با اعتراض و قهر ناتمام می‌ماند. بعضی‌ها نیز به قدری حرکت و اقدام مرا سخیف و بی‌ارزش جلوه می‌دادند که در همان ابتدای راه نزدیک بود کار رها شود. این عده اندک معتقدند: «قبل از شما نیز عده‌ای در صدد این کار بودند اما موفق نشدند. شما هم نمی‌توانید بهتر است دنبال نکنید!»

با کمی افسردگی برای یافتن آقای علی‌اصغر بهرامی و منوچهر بدیهی جستجویم را ادامه دادم. با اولی نتوانستم ارتباط برقرار کنم اما دومی یعنی آقای منوچهر بدیهی دست رد به سینه من زد اما یادم نیست به چه دلیل. با دکتر پرهیزگار نیز نتوانستم تماسی بگیرم. اما یکی از دوستان دکتر تهرانی را پیشنهاد کرد. نامبرده تعاونی اهل قلم و اندیشه را می‌گرداند و من با اینکه هنوز موفق به دیدارشان نشده‌ام اما هرگز برخورد گرم و صمیمانه آقای دکتر تهرانی را فراموش نمی‌کنم. دعوت کرد به تعاونی آنها بروم و از نزدیک آشنا شوم.

به گمانم در نیمه‌ی راه بود که تصمیم گرفتیم در تماس با نویسندگان نظر آنها را نیز در خصوص مترجمین خوب و توانا جویا شوم. بعد از تماس با آقای جلالی که قرار شد برخی آثار را برایشان ارسال کنم، با آقای فرزام حبیبی تلفنی صحبت کردم. گمانم ایشان بود که دکتر علی‌محمد حق‌شناس را معرفی کرد زیرا من بیشتر به دنبال مترجمینی بودم که بتوانند از فارسی به انگلیسی ترجمه کنند، ترجمه‌ای سلیس و روان که خواننده انگلیسی زبان مفهوم قصه و حکایت ما را دریابد. همین جا لازم است بیان کنم که تعدادی از مترجمین فقط به همین دلیل که قادر نیستند از فارسی به انگلیسی ترجمه کنند، عذر مرا می‌خواستند. اما عده‌ای دیگر به هر دلیل غرور یا نیاز مالی سعی می‌کردند کار را بگیرند تا بعد چه شود!

با هر کس صحبت می‌کردم و اغلب تلفنی، مجبور می‌شدم از ابتدا هدف خود از تماس با آنها را توضیح دهم. تماس با دکتر خزایی‌فر که در مشهد ساکن هستند به راحتی صورت گرفت. ایشان یکی دو نفری را معرفی کردند. با خسروی مترجم توانستم تماس بگیرم. خانه ترجمه نیز خانم نلی محبوب را معرفی کرد قرار شد با من تماس بگیرند. خبری نشد. ممکن است پیغام را نرسانده بودند. اما گفتگو با خانم مژده دقیقی امیدوارکننده بود وقت ایشان هم پر بود اما یکی دو نفری را معرفی کرد و آرزو کردند کار به سرانجام برسد.

قبل از این که موفق شوم با آقای اصغر رستگار که ساکن اصفهان هستند، تماس حاصل کنم، با خانم زهره زاهدی مترجم و داستان‌نویس گفتگوی کوتاهی انجام دادم. ایشان نیز این حرکت را سازنده و مفید خواندند. تماس با نامبرده در حد مشورت و معرفی مترجم و داستان‌نویس بود. به خوبی همکاری کردند. بعد از آن تماس با آقای سنایی و نیز سعیدپور به جایی نرسید. همین‌طور با آقای عبدالحسین شیرازی و آقای کوروش صفوی و سرکار خانم فرزانه طاهری. به هر دلیلی موفق به تماس با آنها

نشدم. آقای فرشید عطایی نیز عذر بنده را خواست و گفت: من از انگلیسی به فارسی ترجمه می‌کنم. کسی گفت با آقای مهدی غبرایی تماس بگیر او آن قدر گرفتار است بعید است قبول کند و من هم حرفش را پذیرفتم اما تلفن تماسش را یاد داشت کردم تا بعد. بعد از آن به آقای فرخ‌پی مترجمی مسلط که قادر بود از فارسی به انگلیسی ترجمه کند تماس گرفتم. برای او مشکل اینجا بود که هنوز آثار انتخاب نشده بود. در این فکر بودم که بعداً پس از انتخاب داستان‌ها حتماً با ایشان تماس بگیرم. به آقای عبدا.. کوثری نیز که در مشهد اقامت دارند دسترسی نداشتم. گذاشتم برای بعد. امید به جلب نظر آقای عزت... فولادوند نیز اندک بود اما تماس نگرفتم. با خانم لیلی گلستان نیز به دلایلی. پیش خود حساب کردم آنهایی که نام و آوازه‌ای دارند کمتر فراغت خواهند داشت و با همین فرض درست یا غلط به سراغ دیگری می‌رفتم.

کم‌کم آقای منوچهر موسوی را یافتم. کمتر مترجمی است که ایشان را بشناسد. نامبرده در محافل هنری و ادبی و یا نشریات حضور نداشته، پیش از این ساکن آمریکا بوده و بلافاصله پیشنهاد ما را پذیرفت. چند صفحه از مخلوق اثر زنوزی جلالی را برایش ارسال کردم و او چند روز بعد ترجمه آن را با متن برایم پس فرستاد. چند نفر از مترجمین کارش را تأیید کردند و به این ترتیب او انتخاب شد. از خانم مینو مشیری نتوانستم تلفنی آدرسی پیدا کنم. رها کردم. تماس با دکتر بهرام مقدادی و کاوه میرعباسی نیز که ظاهراً با نشر افق همکاری دارند، بی‌نتیجه ماند. همین‌طور آقای موحد ضیاء و دکتر نوذری. با این چهار نفر تماس حاصل نشد و من به دلیل گستردگی کار مجبور بودم به سرعت به سراغ مترجمین دیگری که امکان ارتباط برقرار می‌شد، بروم.

هر وقت به شماره دکتر هاشمی مترجم زنگ می‌زدم کسی گوشی را برنمی‌داشت. پس از آن به سراغ آقای تورج یاراحمدی رفتم ایشان ظاهراً

خرجشان زیاد است و به صفحه کمتر از سی هزار تومان برای ترجمه رضایت ندادند. قرار شد هر دو برای موفقیت همدیگر دعا کنیم. با ایشان هم خداحافظی کردم. اما می‌گفتند اگر پائین می‌آمد کارش خوب بود. نمی‌دانم چه کسی به من گفت خانم گلی امامی مترجم خوب می‌شناسد اما خودش فرصت ندارد. به خودم گفتم جالب است. آنهایی که قوی و مسلط هستند فرصت ندارند، و آنهایی که کم تجربه و ناتوان هستند، قدرت ترجمه متن داستانی را به زبان انگلیسی ندارند. این وسط ما چه باید می‌کردیم؟ مشکل دیگر هم این بود که به فرض مترجم توانمندی اگر فرصت هم می‌داشت قیمتش بالا بود و ما نمی‌توانستیم رضایتش را جلب کنیم و گاه می‌شد که این دایره بسته و سخت ناامیدکننده، سعی می‌کرد از ادامه راه بازت دارد.

در تماس‌های بعدی با دوستان و هنرمندان همین که می‌دیدم نام‌هایی مترجمین تکرار می‌شوند، تصمیم گرفتم به سراغ نویسندگان و داستان‌نویسان بروم. شاید روزه‌ای نیز از سمت آنها گشوده شود. اول به سراغ آنهایی رفتم که موفق به خلق آثار ماندگاری شده بودند. مثل آقای رضا امیرخانی که به نظر می‌رسد با اثری هم چون "من او" ماندگار شده است. به گمانم نویسنده گرم و صمیمی و با انصافی آمد. تماس گرفته بودم نبود. با من تماس گرفت و حتی آرزوی موفقیت کرد اما عذرم را خواست که داستان کوتاهی که مناسب این کار ترجمه باشد در میان آثارش نیافته است. همین. بعد از آن به سراغ آقای محمدعلی اسلامی ندوشن رفتم به دلیل فرصت اندک نمی‌خواستم حضوراً ایشان را ملاقات کنم اما کار به دیدار حضوری کشید. در دفتر کارش ایشان را ملاقات کردم. در حال و هوای خاصی بود. هم سعی می‌کرد کارم را تأیید کند، هم به نوعی آن را بی‌ثمر می‌دانست! اما در آخر کار به هر زحمتی بود یکی از داستانهای کوتاه خود را مشروط بر این که هیچ قسمت آن حذف نشود، به

دستم داد. داستان عاشقانه بود با توصیف احساسات متقابل عاشق و معشوق.

پس از آن با حسن اصغری تماس گرفتم، نویسنده پر کاری که باید از نو او را شناخت. به دفتر کارم آمد و یا سخاوت تمام تعدادی از آثارش را هدیه کرد و اجازه داد هر کاری را که پسندیدیم به دست ترجمه سپرده شود. از تواضع و سادگی او خوشم آمد. بی هیچ غرور و تکبری آثارش را تحویل داد و رفت مثل نقش باغ نگارستان و راز اشک‌های کریستالی. دیدار با او را فراموش نمی‌کنم. بعد از او نوبت به خانم سمیرا اصلان‌پور رسید. یکی دو باری تماس گرفتم اما موفق نشدم. قرار شد بعداً تماس بگیرم. نامبرده گویا در روزنامه کیهان فعالیت می‌کند. اما گفتگو با محمد رحیم اخوت نویسنده توانمند و قوی اهل اصفهان بسیار دلچسب بود. هر چند کوتاه بود اما موثر افتاد. ایشان یکی از آثارش را معرفی کرد و گفت اجازه ترجمه آن را دارید. تماس با او باعث غرور من شد و به خودم گفتم هیچ معلوم نیست ایشان را در مهتاب پس از باران ملاقات کنم.

آقای حبیب احمدزاده با دو اثر پر عقاب و قصه‌های شهر جنگی اندکی شناخته شده است. قول همکاری داد. تماس با حسن احمدی نیز امیدوارکننده بود. احمد آقایی را نتوانستم پیدایش کنم. سالها پیش کتابی به اسم چراغانی در باد چاپ کرده بود. محمد ایوبی هم قول همکاری داد اما اصغر الهی را پیدا نکردم او اثری دارد به نام «دیگر سیاوش نمانده». از حال نادر ابراهیمی تقریباً بی‌خبر بودم فقط می‌دانستم بیمار است اما نه در آن حد که نتواند صحبت کند همسرش گفت وضع پریشانی دارد. حالش نامساعد است و امکان صحبت ندارد اما خودش همت کرد و تعدادی از آثار ابراهیمی را برابرم فرستاد. از میثاق امیر فجر هم نتوانستم ردی پیدا کنم اما یکی دو اثرش دم دست است مثل دره جذامیان که مناسب کار ما نیست.

این را هم بگویم که شرط و شروط برخی از نویسندگان، مترجمین را عاقبت به خیر می‌کرد. عده‌ای از این جماعت نه تنها حاضر به همکاری نبودند بلکه اگر هم مایل بودند با این شرط که نویسندگانی که قرار است در کنار اسم آنها قرار بگیرند کاملاً مورد تأیید ایشان باشد! و بعضی‌ها چنان مغرورانه سخن می‌گفتند که به راستی احساس حقارت می‌کردم!

به سراغ خانم زویا پیرزاد که رفتم در جا متوقف شدم. با کمی تحقیق دانستم نباید امیدوار باشم خصوصاً که ایشان با نشر مرکز قرار داد دارد و آن نشر حاضر نیست اثری از نویسندگان در اختیار خود را برای کار ترجمه به دیگری بسپارد. این هم از خانم زویا پیرزاد. می‌گویند آثارش قابل توجه است. باید دید و خواند. من به تجربه آموخته‌ام که نبایستی فریب تبلیغات را خورد. حتی خود نویسنده نیز بیشتر مایل است اثرش خوانده و نقد شود.

متأسفانه آثار نویسنده مطرح و برجسته کشورمان جعفر مدرس صادقی نیز همین مشکل را دارد و من از اینکه نتوانستم کاری از او را در این مجموعه جای دهم شدیداً متأسف شدم. اما نمی‌توانم از صداقت و صمیمیتی که در کلام خانم شهلا پروین روح وجود دارد حرفی نزنم. آثاری هم چون حنای سوخته و طلسم او را از بازار تهیه کردم تا از میان مجموعه حنای سوخته اثری را برای ترجمه انتخاب کنم. اما تلاش من برای یافتن یارعلی پورمقدم ناکام ماند.

حتی موفق نشدم اثر او به نام گنه‌گنه‌های زرد را پیدا کنم. به ناچار کنار گذاشتم. همین‌طور کامبیز پارسایی را. گویا "زخم" او جایزه هدایت را برده است. اما محمدرضا پورجعفری را یافتم. نویسنده آرام و بی‌ادعایی است. داستان "سوم شخص مفرد غایب در گذشته" او قابل توجه است. کامران پارسی‌نژاد هم با محبت برخورد کرد و آثاری را برایم فرستاد. اما شاهرخ تندرو صالح که صدایش انگار به دیگری تعلق دارد، مثل آشفشان می‌ماند. وقتی به او گفتم قصد چه کاری را دارم فردی به اسم امید نیک فرجام را

به من معرفی کرد. می‌دانستم مترجم پر توانی است، اما فراموش شده بود. قرار شد با او تماس بگیرم. کسی آقای بابک تختی را معرفی کرد. می‌گفت همسر خانم مینرو روانی‌پور و پسر مرحوم تختی قهرمان ملی ماست. با او تماس گرفتم و پس از دوبار ارتباط موافقت کرد از میان داستانهای کوتاهش یکی را انتخاب کنیم. پس از آن با یونس تراکمه اهل اصفهان ارتباط برقرار کردم. قرار شد داستانهایش را بفرستد. از آقای صفدر تقی‌زاده نظرخواهی کردم. برخورد خوبی داشت و آرزو کرد موفق شوم. او نیز کم و بیش معتقد بود ممکن است در نیمه راه بمانیم. با این حال حاضر به همکاری شد. نوبت به خانم راضیه تجار رسید. قبلاً در مجامع ادبی و هنری چند باری با ایشان دیدار داشته‌ام. قول همکاری داد و حتی یکی از آثارش را برایم فرستاد. قصه تأثیرگذاری دارد. آنجا که مادر و دختر پیاده به سمت دریا می‌روند فراموش نشدنی است. آقای جواد جزینی و جمشیدی هر دو قول همکاری دادند. همین جزینی بود که ابراهیم خدادوست را معرفی کرد. "شن باد" او حیرت‌انگیز است. خانم مریم جمشیدی نیز یکی از کتابهایش را که مجموعه داستانی است به دستم رساند. آقای امیرحسن چهل تن و خانم پردیس چابک هر دو قول همکاری دادند، حتی خانم چابک "کاکائوی ترش" خود را فرستاد. از او خواستم اگر ادامه داد مجموعه داستان ارسال کند. خانم فرخنده حاجی‌زاده نیز ما را به انجام کار تا آخر تشویق کرد. تماس بعدی با ابراهیم بیگی بود. او "اشکانه" را فرستاد. تا نوبت به رمان برسد. سید جمال حیدری تجربیات زیادی داشت به گمانم به محل کارم آمد با تعدادی از آثارش. جوان بود اما پر توان. حتی هشدار داد که مواظب باش بین راه زمینت نزنند. عده‌ای تمایلی ندارند کارت پیش برود. بعد از آن قرار شد آبی‌تر از گناه آقای محمد حسین را پیدا کنم. اما نشد.

دیدار بعدی من در محل کارم با داستان‌ویس برجسته آقای ابوتراب خسروی بود چند دقیقه‌ای حضوری ملاقات کردیم. به جرأت می‌گویم اگر

روزی پنج نویسنده قوی و برجسته به جهان معرفی کنیم یکی از آنها ابوتراب خسروی است. اسفار کاتبان و رود راوی او را خوانده‌ایم. او اجازه داد هر یک از آثارش را به انتخاب و سلیقه خودمان به دست ترجمه بسپاریم. من بیشتر از آثارش، اخلاقش را ستایش می‌کنم. متعالی و انسانی و دارای روحی بزرگ و لطیف. ابوتراب ساکن شیراز است. اما از میان نویسندگان اصفهان یکی علی‌خدایی بود که تماس حاصل شد. آدم گرمی است و کمی هم داستان‌نویس. صحبت با او برایم ارزشمند بود. می‌دانم که برای نویسندگان غیر از خود خیلی تلاش می‌کند. این ارزشمند است. تا فراموش نکردم، بگویم با آقای مؤمنی نیز تماس داشتم. نامبرده با محبت و صمیمانه بنده را در یافتن برخی از نویسندگان یاری رساندند.

من اکبر خلیلی را از اوایل پیروزی انقلاب می‌شناسم از همان زمان که در روزنامه و در بخش فرهنگی فعالیت می‌کردیم. هم‌زمان‌نویس است و هم اینکه داستان کوتاه می‌نویسد. در مورد ایشان فقط یک جمله می‌گویم صداقت او برای من بیشتر از آثارش جلوه‌گری می‌کند. مجموعه‌ای دارد به نام «شما نمی‌توانید ببینید» باید خواند. با خانم فریده خرمی نیز نتوانستم تماس بگیرم. اثری دارد به نام "گل‌های این پیراهن" که می‌گویند جایزه هدایت را برده است.

تماسی با آقای درویشیان داشتم که با محبت پاسخم را داد. اما به احترام نجف دریابندری به حضورش شتافتم. بدون آن‌که شناختی از من داشته باشد، در خانه‌اش را به رویم گشود و با گرمی مرا پذیرفت. به گمانم آدم‌های بزرگ نشانی از خود باقی می‌گذارند. در دیدار با آنها نیز می‌توانیم بزرگی و عظمت آنها را حس کنیم او چند مترجم ایرانی ساکن امریکا را به من معرفی کرد و امیدوار بود کارم به نتیجه برسد. بعد از آن تماسی با آقای علی‌دهباشی گرفتم به امید این که مترجمی قوی به من معرفی کند اما او

عذر خواست و گفت من در کار ایران‌شناسی هستم و فصلنامه بخارا را با همکاری دوستان در می‌آوریم اما هر کمکی بتوانم دریغ نخواهم کرد. از طریق یکی از دوستان با حمید داودآبادی ارتباط برقرار کردم. می‌گفت داستان‌نویس است. اما او خاطره‌نویس جنگ است. کاری هم دارد به اسم یاد ایام. نوبت به احمد دهقان رسید. یکی از دوستان موبایل او را در اختیارم گذاشت اما نمی‌دانم به چه دلیل با سردی برخورد کرد. هرگز خاطره صحبت با او از ذهنم پاک نمی‌شود. بعد از آن که خودم را معرفی کردم و قصدم را از تماس با وی شرح دادم و خواهش کردم اگر ممکن است اجازه دهند یکی از آثارشان را به انگلیسی ترجمه کنیم، نامبرده با لحنی کاملاً سرد و بی‌تفاوت گفت: بنده هیچ تمایلی به همکاری ندارم. اما من رها نکردم. درست است که بی‌اجازه ایشان اثری از وی را ترجمه نخواهیم کرد، اما همین که تأثیر این آب سردی که بر روی من ریخت از بین رفت، به بازار رفتم و چندتایی از آثار او را خریداری کردم. به خودم گفتم این غرور شیطانی است نباید نسبت به ایشان که به گمانم نویسنده پر قدرتی است بی‌تفاوت باشیم. "گردان چهار نفره"، و "من قاتل پسران هستم" را خریداری کردم حداقل ارزش خواندن را دارد هر چند که در تقدیر ما همکاری وجود نداشت. تا بعد چه پیش آید.

با تلاش فراوان باقر رجبعلی را پیدا کردم. چند سال پیش آثاری را از نویسندگان جوان گردآوری کرده بود تحت عنوان واقعیت و حقیقت. قابل توجه بود با آن که خودش داستان‌نویس است اما در آن مجموعه اثری از وی مشاهده نمی‌شد. آنچه که برای من جالب بود این که به تشخیص خود عمل کرده و آثار را با دقت مطالعه کرده بود و بدون آن که تحت تأثیر این و آن قرار بگیرد خود به قضاوت نشسته بود. سعی کرده بود کسی آزوده نشود که بایستی گفت فقط انگیزه خوب است اما شاید نتواند حق مطلب را ادا کند که البته ناگفته نماند همه را بزرگ دیده بود! از جمله بنده را. اما از

آنجا که جماعت تنگ نظر و بخیل کم نبوده و نیستند کار او معنایی فراتر از ارزش اثر را دارد. پس از او نوبت به رضا رهگذر رسید. تلفنی با منزلش تماس گرفتیم. تقریباً راضی بود اما اصرار داشت که یکی از آثار مورد نظر خودش ترجمه شود که به دلیل طولانی بودن آن اثر عذرخواهی کردم و قرار شد تماس بگیرد و آثاری را جهت ترجمه معرفی کند اما خبری نشد.

در خبری خوانده بودم که خانم پیمان‌ه روشن‌زاده با اثری چون نسترن‌ها بر شانه دیوار و آقایان راشد‌ان و ریاحی و ریاضی با آثاری چون از زخم زمین، گسسته پیوسته و عبور و مرور که جایزه گرفته و مورد توجه واقع شده‌اند، دعوت به عمل آورم، اما موفق به یافتن آنها نشدم. باشد در نوبت بعد.

دیدن و روبرو شدن با برخی اسامی آدم را امیدوار می‌سازد. فیروز زرنوزی جلالی با اثر برجسته‌ای چون مخلوق انتخاب بعدی ماست. متفاوت از بسیاری داستان‌نویسان می‌نویسد. شخصیت‌های داستان‌هایش هم‌چون خود او با پیچیدگی و گرفتاری‌های غیر عادی مواجه می‌شوند. روزی که خورشید سوخت از آن جمله است. غیر قابل پیش بینی و تکان دهنده است. خانم زهرا زواریان جستجوی بعدی من بود. قول همکاری داد، اما نتوانستم آقای زاهدی را بیابم. کابوس اقلیمی او قابل توجه است. تلاش من برای یافتن محمد زرین و باغ بی حصارش نیز بی نتیجه ماند. تا بعد. با جمال میر صادقی نیز دوبار تماس داشتم موفق به صحبت نشدم.

تماس من با استاد محمد علی سپانلو فقط برای نظرخواهی و مشورت بود. گفتگوی کوتاه تلفنی داشتیم و از نظراتش استفاده کردم. این هم از آن نام‌های غرور انگیز برای ما ایرانیان است که باید به داشتن چنین شاعران پر قدرت و توانمندی افتخار کنیم. بعد از آن با حسین سنابور داستان‌نویس صحبت کوتاهی داشتم. خدا خیرش دهد حتی دعای خیری هم بدرقه راهمان نکرد اما ما آرزو می‌کنیم در هر کار خیری موفق باشد. باز خدا پدر

محسن سلیمانی را بیمارزد بنده را به حضور پذیرفت. هم مترجم معرفی کرد و هم یکی از قصه‌های زیبایش را. با مسعود سمعی شاعر داستان نویس و درام نویس نیز تماس گرفتیم. ایشان هم قول همکاری داد. اما اگر با محمد جواد ساعی و حسن سلیمانی با آثاری چون با من و بنی آدم می‌توانستم ارتباط برقرار کنم خیلی خوب می‌شد. به ناچار به سراغ آقای یونس شکرخواه که در کتاب هفته فعالیت دارد، رفتیم. شخصیتی فوق‌العاده دلنشین و دلسوز که در عرصه ادبیات و نشر فرهنگ این مرز و بوم صادقانه زحمت می‌کشد. آدرس و یا تلفن تعدادی از نویسندگان را در اختیارم گذاشت.

سید مهدی شجاعی از دوستان قدیمی من بود. چندین سال در یک اتاق و زیر یک سقف فعالیت می‌کردیم. هر دو در کار داستان نویسی. اما این اواخر به سراغش رفتیم. تماس گرفتیم تا از میان آثارش یکی را انتخاب کنیم. خودم را معرفی کردم. منشی نامبرده پیغام مرا رساند و بعد از چند روز که تماس مجدد گرفتیم همان خانم منشی پیغام ایشان را به بنده رساند که: گفتن مانی نداره می‌تون استفاده کنن! گفتیم خیلی ممنون. سلام بنده را برسانید!

به خودم گفتیم: به هر حال دوستان قدیمی ارج و منزلت دیگری دارند. درست است که تقدیر یا شاید بعضی چیزها نخواستند ما به هم نزدیک شویم اما این دلیل نمی‌شود بنده از این دوست قدیمی یادی نکنم. او خودش هم می‌داند که چرخ روزگار می‌گردد و خداوند روزی داده‌ها را پس خواهد گرفت. حتی می‌داند کف از میان خواهد رفت و آنچه باقی خواهد ماند آثار قوی و برجسته می‌باشد و بقیه همچون غبار محو و نابود خواهد شد. به هر حال اگر برخی نتوانستند چیزی در حد شاهکار خلق کنند، اما شاید از میان انبوه راز و نیازها و انواع دعا‌های رفع حاجت، به معنای پنهان این گفتار واقف شوند. ما با این عده کاری نداریم آنها فراموش خواهند شد. این وعده خداست! اما اگر به گله کردن باشد باید از آقای عبدالحی شماسی

و همسرش خانم شریف‌زاده حتماً گله کنم. دو سه باری با هر دوی آنها تماس گرفتم. شماسی در کار نمایشنامه نویسی است اما قصه کوتاه هم دارد و سالیان پیش با یکدیگر همکار بودیم. خانم منصوره شریف‌زاده هم قولی داد اما شاید نمی‌خواست نه بگوید. شاید به همین دلیل مرا ناامید نکرد. یادشان باشد که نه تماس گرفتند و نه داستانی. اما در عوض آقای علی‌اصغر شیرزادی به گرمی استقبال کرد و یکی از آثارش را برایم فرستاد که جای تقدیر و تشکر دارد. شهاب شهرزاد نیز مجموعه‌ای از داستانهای کوتاه گردآوری کرد اما خیلی زود در میان اسامی ناپدید شد. با احمد شاکری نتوانستم تماس بگیرم اما داریوش شفیعی چرا. قول همکاری داد و قرار شد یکی از آثارش را بفرستد. تماس با محسن شریف و ناصر شاهین‌پر و شهسواری را گذاشتم در نوبت دیگری اولی دو منظره را نوشته و دومی نان و آفتاب و سومی لیوان آبی و پاگرد را. همین‌طور خانم روح‌انگیز شریفیان را. اثر او به نام چه کسی باور کند رستم قابل توجه است. با مرحوم عمران صلاحی نیز به قصد نظر خواهی و مشورت تماس کوتاهی داشتم. نویسنده و طنز نویس برجسته و قابل توجه‌ای است. هرگز سعادت دیدار دست نداد. چند روز بعد نیز دیدار کوتاهی با حسن بنی‌عامری داشتم. زحمت کشیده به دفتر مراجعه و از نزدیک همدیگر را ملاقات کردیم. فراموش نمی‌کنم. یکی از آثارش را تقاضا کردم. اما برای تحویل قصه کوتاه عذر خواهی کرد. نمی‌دانم چرا. گویا سرش به کار دیگری گرم بود. با یعقوب یادعلی نیز نتوانستم تماس بگیرم. آداب بی‌قراری مال اوست.

مدتی بود که به دنبال دیدار با محمد بهارلو نویسنده بودم. باید داستان نویسان برجسته را از نزدیک ملاقات کرد. ملاقات با وی در منزل مسکونی ایشان انجام پذیرفت. به گرمی از من استقبال کرد. از آن نویسندگانی است که برای داستان نویسی این مرز و بوم زحمت می‌کشد. هیچ ادعایی هم

ندارد اما وقتی کسی اینگونه باشد طبعاً برجسته‌تر جلوه می‌کند. در آن دیدار یک ساعته دو مترجم به من معرفی کرد یکی آقای علی اصغر قره‌باغی و دیگری، کریستف بالایی. هنوز موفق به تماس با آن دو نشده‌ام. بهارلو یکی دو اثر چاپ شده‌ی خود را تحویل داد و اجازه داد یکی از داستانهای کوتاهش را برای ترجمه انتخاب کنم.

از جمله نویسندگان و محققین و منتقدینی که همه او را می‌شناسیم، آقای فتح‌ا... بی‌نیاز است. با گرمی از من استقبال کرد و بدون این که هم چون برخی نویسندگان روشنفکرنا و سطحی‌نویس بازی در بیاورد، اقدام ما را با ارزش و مهم دانست و برایمان آرزوی موفقیت کرد. به تقاضای من یک دوره از آثار چاپ شده‌اش را فرستاد و من هر کجا هستمند برایشان آرزوی موفقیت می‌کنم.

هر چه فکر می‌کنم یادم نمی‌آید آیا موفق به صحبت با آقای محمدرضا صفدری نویسنده سیاسنبو شدم یا خیر. مقابل اسمش تلفنی ثبت شده است. با همین اثر شناخته شد. تماس با سید علی صالحی، علی صالحی و جمشید صداقت‌نژاد هم به نتیجه نرسید. البته، سیدعلی صالحی از چهره‌های صاحب نام در شعر معاصر است و خون‌گرم و صمیمی و موضوع نگاهش به این کار برایم اهمیت داشت.

مدتهاست در نظر دارم با جناب دکتر شفیعی کدکنی تماس بگیرم اما حقیقتش اینکه جرأت نمی‌کنم. هنوز شماره تماس یا آدرسی از او پیدا نکرده‌ام. دچار تردید هستم زیرا دیدار با صاحب نظران و نویسندگان و شاعران برجسته و نابغه جسارت خاصی می‌خواهد. بی‌شک نامبرده یکی از افتخارات این مرز و بوم است و من دوست داشتم برای کاری که شروع کرده بودم نظر ایشان را هم می‌دانستم. مدتی بعد به سراغ آقای داود غفار زادگان رفتم. دیدار کوتاهی بود که دست داد. آثاری از او را به امانت گرفتم و اجازه داد به انتخاب خودمان ترجمه کنیم. احمد غلامی هم موافقت خود

را با ترجمه یکی از آثار کوتاهش اعلام کرد. به سراغ محمد عزیزی که رفتم، با دست پر برگشتم. نامبرده دو مترجم قوی به من معرفی کرد یکی آقای راهور و دیگری کیومرث پارسای مسلط به دو زبان انگلیسی و اسپانیولی. راهور را پیدا نکردم اما این دومی یکی از همان مترجمینی بود که به دنبالش بودیم. دهها کتاب از دو زبان انگلیسی و اسپانیولی ترجمه و روانه بازار کرده است. تماس بعدی با داریوش عابدی بود. فعالیت ادبی‌اش کم شده اما قرار شد آثار قبلی‌اش را بفروشد. پوریا عالمی نیز قول همکاری دادند، اما تماس با خانم بهناز علی‌پور و اصغر عبدالهی هنوز انجام نپذیرفته است. اولی با «بگذریم» و دومی با «در پشت مه»، مورد توجه قرار گرفته‌اند. هنوز این آثار را ندیده‌ام مثل صداهای سوخته آقای سعید عباس‌پور. گمان می‌کنم با قاسم علی فراست هم تماس گرفتم. هم رمان می‌نویسد هم داستان کوتاه. اما اسم مصطفی فعله‌گری را به خاطر بسپارید. نویسنده و منتقد پرکاری است که هم اکنون به کار تحقیق و بررسی آثار داستانی بعد از انقلاب سرگرم هستند. از آن افرادی است که جویای نام نیست اما کارهای با ارزشی بوجود آورده. از مشورت با او بسیار سود برده‌ام. سوابق بیشتر نویسندگان را می‌داند و این آخری به شدت مورد نیاز کار ما بود.

امیرحسین فردی زیاد تمایلی به همکاری نشان نداد. اما در اولین فرصت باید با مجید قیصری و ابوالقاسم فقیهی و لیلی فرهادپور و همین‌طور محمد قاسم‌زاده ارتباط برقرار کنم. بعداً با رضا قیصریه نیز باید تماس بگیرم. "کافه نادری" مال اوست. با مرتضی سرهنگی هم تماس گرفتم.

و حالا برویم سراغ یکی از برجسته‌ترین و شگفت‌انگیزترین داستان نویسان خودمان یعنی "محمد رضا کاتب" به جرأت می‌گویم، اگر در ده سال آینده پنج داستان نویس برجسته از میان انبوه نویسندگان بدرخشد،

محمدرضا کاتب هم یکی از آنهاست. غیر قابل پیش بینی و جذاب است. امثال ابوتراب خسروی باید بدانند رقبای بزرگی در کنار او هستند. با فرهاد کشوری هم تماس داشتیم. داستان استخر او قوی و تکان دهنده است. نمی‌خواهد کارش در جایی چاپ شود که لطمه به حیثیت خود و اثرش وارد شود. نباید نگران شود و ما باید ارزش کارش را به دیگران معرفی کنیم. داستان استخر او فوق‌العاده است. ما احساس او را درک می‌کنیم و پاسدار حرمت او خواهیم بود. احمد گلشیری مترجم قوی و قابل توجه است که من از طریق پسرش سیامک گلشیری داستان نویس با او آشنا شده‌ام. متأسفانه ایشان هم در اصفهان ساکن است و هنوز حضوراً دیداری نداشته‌ام. یکی دو بار تلفنی صحبت کرده‌ایم. سیامک گلشیری داستانهایش را تقدیم کرد و من از برخورد او تقدیر می‌کنم. محمدرضا گودرزی نیز نشان داد که ارزش کاری که در پیش است را می‌داند. ایشان نیز بنده را شرمند کرد و به محل کارم تشریف آورد. من برخورد خوب ایشان را فراموش نمی‌کنم. محمدعلی گودینی هم به دفتر آمد و از نزدیک دیدار کردیم. او برای طبقه محرومین و کارگران داستان می‌نویسد. می‌گویند کار مهن‌از کریمی یعنی سنج و صنوبرش هم خواندی است. حتماً باید با کربلایی لو هم تماس بگیرم. من امیدوارم همه این عزیزان و داستان نویسان عزیز همکاری کنند تا بتوانیم آثار برجسته و قابل توجه‌ای را برای خوانندگان خارج از مرزهایمان فراهم کنیم. فراهم کردن مجموعه‌ای غنی و برجسته از آثار داستان نویسان این نسل کار پر زحمتی است که فقط با کمک و همیاری یکدیگر ثمر خواهد داد.

داستان نویس بعدی ما حسین مرتضائیان است. قوی می‌نویسد. حفاظ سرد او ویرانگر و نفس‌گیر است. هنوز دیداری حضوری دست نداده است اما از برخورد او صمیمانه سپاسگذاری می‌کنم. آقای علی مؤذنی هم قرار بود گویا چیزی برایم بفرستد.

نوبت به شهریار مندنی‌پور رسید. دو بار تلفنی صحبت کردیم. کمی هم طولانی بود ایشان مطمئن است این تجربه شکست خواهد خورد. خودشان و دوستانشان قبلاً از این تجربه‌های بی‌ثمر داشته‌اند. البته ما به راه دیگری می‌رویم. این را گفتم که محمد محمدعلی هم بخواند و نیز بعضی‌ها بدانند داستان نویسان این مرز و بوم به من و شما و چند تا از دوستان محفلی ختم نمی‌شود.

امروز ما در کنار نویسندگان و شاعران بزرگی هم چون صادق هدایت و جلال آل احمد و دولت آبادی و صادق چوبک، شاملو و اخوان و دکتر شفیع کدکنی، داستان نویسان برجسته‌ای هم چون ابوتراب خسروی، محمدرضا کاتب، جعفر مدرس صادقی، محمد رحیم اخوت و دیگر نویسندگان صاحب قلم و مطرحی هم چون رضا امیرخانی محمد بهارلو و بنی عامری و... داریم. آثار ماندنی و برجسته خواهد ماند و بقیه هم چون کفی در میان پرحرفی‌های صاحبان اثر و دوستانشان محو و از میان خواهند رفت.

اولین مجموعه انتخاب پانزده اثر از نویسندگانی است که نامشان ذکر شده است و پس از آن، مجموعه دیگری به دست ترجمه سپرده خواهد شد. امید است که کار ترجمه رمان‌ها نیز به زودی آغاز شود. این‌ها را نوشتیم که بدانید انتخاب این آثار به همین سادگی صورت نگرفته است. برای به ثمر رسیدن این کار، با افراد دیگری نیز تماس گرفتیم، هنرمندانی که داستان نویس نیستند اما از فکر و اندیشه و هنر و تجربیاتشان بهرمند شده‌ام. همچون، سهراب هادی و زنده یاد، شاعر معاصر، قیصر امین‌پور. با سهراب هادی مدیرمسئول انتشارات تندیس که از دیرینه‌ترین دوستانم است و در حوزه نقد و نظر قلم می‌زند و نقاشی‌هایش، بیشتر از نوشته‌هایش دیدنی است. وقتی، موضوع ترجمه گزیده‌ای از ادبیات و مجموعه‌ای از قصه‌های کوتاه ایران را در میان گذاشتم، گفت: کاری‌ست، کارستان و آئینه ادبیات

معاصر ایران در جهان خواهد شد. و پیشنهاد داد که نشر تندیس، هم حاضر است این مجموعه منتخب را به زبان فارسی در ایران و همزمان با انتشار ترجمه آن، منتشر کند و من نیز استقبال کردم. مجموعه حاضر و پیش‌رو، حاصل تلاش‌های روایت‌شده من، در این مقدمه است.

اما، این شانزده قصه به زبان انگلیسی ترجمه شده است و برای ویراستاری نهایی و بهره‌مندی از آراء و نظرات زبان‌شناسان و دیگر مترجمین ایرانی و اروپایی به خارج از کشور ارسال و متن نهایی و تأیید شده ترجمه آن به ایران بازگردانده شد و هم‌اکنون در مرحله آماده‌سازی پیش از چاپ است. قصد آن بود که همزمان با متن فارسی آن در ایران منتشر شود که با اندکی تعویق به فرجام نشر می‌رسد.

از همه عزیزان که دست مرا صمیمانه و به گرمی از آغاز تا انجام این کار فشردند، سپاسگزارم و نیز از انتشارات تندیس که امکان انتشار این مجموعه را در ایران فراهم آورد.

امید که این معارفه و نیز نشر این دفتر در ایران و ترجمه همزمان آن در جهان، فتح بابی باشد برای کاری سترگ که آئینه ادبیات معاصر ایران در جهان است.

حسن خادم